

## جمهوری اسلامی

## همه علیه هم

سهراب صبح

اجتماعی را مساعدتر می کند و ضعف حاکمیت و لاغر شدن پایه های طبقاتی آن را به سکویی مناسب برای خیزش های ترقی خواهانه و واقعاً دموکراتیک<sup>۱</sup> مهیا می سازد. نگفته پیداست که این پُرش های دموکراتیک در عصر امپریالیسم از ماهیت انقلابی برخوردار تواند بود. و صرف عدم حضور طبقه ی کارگر - به صورت طبقه و در پیشانی جنبش - و هژمونی یافتن مرحله یی خرده بورژوازی رادیکال در منازعات خیابانی و دانشگاهی که غالباً با اوضاع انقلاب بهمن ۵۷ مقایسه می شود به مفهوم ارتجاعی بودن فی الحال جنبش موجود

ماجرای "ذلت در خارج" به سرعت از قالب عقب نشینی هسته یی و جزردن بر سر پیش نویس مذاکرات ژنو - وین خارج شده و به معضلی جدید در کش کش بالایی ها مبدل گردیده است. واضح است که بررسی ابعاد این موضوع (اختلاف جناح ها) در قالب یک تحلیل صرفاً سیاسی قابل طراحی ست و طرح آن به مثابه ی چشم دوختن کارگران و زحمت شان به "دست آوردهای" دعوای جناح های مختلف حاکمیت نیست. از سوی دیگر این واقعیت را نیز نباید نادیده گرفت که وجود همین شکاف ها و گسل ها امکانات بالقوه ی پیش روی جنبش های

## محک تجربه

## تیروهای سیاسی در پرتو ۱۳ آبان

ایرج آدرین

در جنبش توده ای جاری سه جریان سیاسی اصلی این ها هستند: اصلاح طلبان حکومتی، لیبرال ها، و چپ ها. در حال حاضر هیچ یک از این سه جریان پایه اجتماعی و سازمان حزبی ای که بازتاب پایگاه طبقاتی استواری باشد ندارد؛ و مشخصاً در مورد لیبرال ها و چپ ها، اختناق نهادینه در ایران چنین امکانی را از آنها سلب می کرد. تنها در سیر همین جنبش جاری است که هر سه جریان مجال می یابند تا نشان دهند آیا می توانند گرایش سیاسی خود را به پایه اجتماعی وسیعی متکی کنند و حزب سیاسی واقعی ای را در صحنه سیاست ایران شکل دهند یا نه. این مسیری مستقیم نیست و قطعاً بالا و پائین رفتن مقطعی اقبال این یا آن جریان همراه خواهد بود؛ اما در دراز مدت، عروج یا افول هریک از سه جریان اصلاح طلبی حکومتی، لیبرالیسم، و چپ در صحنه سیاست ایران به عملکردشان در سیر جنبش جاری گره می خورد. هریک از این سه جریان، بسته به توان یا ناتوانی اش در پیش راندن جنبش بسوی پیروزی و تحقق اهداف عینی آن، یا ورشکسته می شود و از عرصه سیاست ایران، دستکم برای یک دوره طولانی، محو خواهد شد، و یا چنان با تلاش و آمال توده های میلیونی جنبش جوش می خورد که به جنبش سیاسی-اجتماعی تعیین کننده ای

بقیه در صفحه ۲

بقیه در صفحه ۹

۱. تعبیر لنین از عبارت "واقعاً دموکراتیک" ما با ترکیب "دموکراتیسم قهرمانانه-ی توده-های مردم" مطرح شده است. بنگرید به بخش سوم تحلیل لنین پیرامون از کمون پاریس تا انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، مندرج در جلد ۱۸ کلیات، صص ۵۴۷-۵۴۴. نیز مباحث لنین در بخش "و" از رساله-ی "چه باید کرد" تحت عنوان "طبقه-ی کارگر مبارز پیش قدم در راه دموکراسی" جلد ۵ کلیات ص ۳۶۱ به بعد.

رژیم البته هیچ فکر منسجمی تولید نکردند (و هنوز هم نکرده اند)، و واکنش کودتاچیان بطور غریزی تدارک لشکر کشی برای مقابله با اعتراضات خیابانی بود. اما میلیتاریزه کردن بی سابقه پایتخت در روز ۱۳ آبان هم نتوانست صدای جنبش را خاموش کند. شعارهای آشتی ناپذیر ۱۳ آبان حتی در کرویدورهای مذاکرات نمایندگان رژیم با قدرت های بزرگ طنین انداخت، تا آنجا که لازم شد از زیان محسن رضائی (که چون از بازنندگان انتخابات است لابد تصور می رود کلامش اعتبار بیشتری برای دولت های طرف مذاکره داشته باشد) گفته شود که "خطر سرنگونی نظام را تهدید نمی کند". گفته مشهوری است که رژیم می باید شایعه خطر سقوط خود را تکذیب کند هم اکنون در سرایشب سقوط قرار گرفته است.

جنبش توده ای جاری ریشه های عمیق اقتصادی و اجتماعی دارد، و هیچ راه حل نظامی، حتی قتل عام و اعلام حکومت نظامی، ممکن است دشواری ایجاد کند اما نمی تواند این جنبش را ریشه کن کند. جستجو برای یافتن راه های سیاسی مقابله با جنبش برای رژیم گریزناپذیر است. همین واقعیت احمدی نژاد دورغ باف و انکارگر را ساکت کرده، و همین واقعیت به محافل ناراضی یا دوربین تر اصول

البته این تحلیل بود که سران جناح های رانده از قدرت عامل تحریک مردم و "فتنه" هستند؛ تحلیلی که با صراحت فراینده ای بارها از جانب خامنه ای تکرار شد و توجیه دستگیری و محاکمه تلویزیونی سران جبهه مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی و طرد رفسنجانی بود. چنین برخوردی به یک جنبش توده ای خودفربانه بود، طبعاً کارآیی نداشت، و تنها غافلگیری کودتاچیان در برابر خیزش مردم و بی خبری رهبر متفرعن نظام از واقعیات جامعه را منعکس می کرد. واقعیات اما سرسخت اند، و واکنش متناقض رژیم به تظاهرات روز قدس بن بست سیاست انکار را به نمایش گذاشت: از یکسو موسوی و کروبی و امثالهم را برای تبری جستن از شعارهای "ساختار شکن" تظاهر کنندگان زیر فشار قرار دادند، و از سوی دیگر طبق معمول نفس اعتراضات علیه نظام در روز قدس را حاشیه ای و بی اهمیت خواندند!

عمر بی خاصیت سیاست انکار به پایان رسیده بود، و حتی پیش از روز ۱۳ آبان، پیش از دیدن لگدمال شدن پوستر خامنه ای، پیش از شنیدن «مرگ بر خامنه ای» و «مرگ بر اصل ولایت فقیه»، رژیم آموخته بود که با یک جنبش اصیل توده ای طرف است و باید فکری بکند. در فاصله روز قدس تا ۱۳ آبان "اتاق های فکر"

## محک تجربه

### نیروهای سیاسی در پرتو ۱۳ آبان

بدل خواهد شد و یک دوره تاریخ ایران را شکل می دهد. دستکم برای یک دوره تاریخی، سرنوشت اصلاح طلبی حکومتی، لیبرالیسم، و چپ با عملکرد آنها در این جنبش رقم خواهد خورد. عامل تعیین کننده ای (هرچند نه تنها عامل) که سرنوشت این جریانات سیاسی را رقم می زند دینامیسم عینی جنبش جاری است. پس از نزدیک به پنج ماه از شروع جنبش، ۱۳ آبان نقطه عطفی بود که می توان از منظر آن از موقعیت این سه جریان در جنبش جاری ارزیابی ای به دست داد.

### واکنش رژیم

در سیر جنبش جاری ۱۳ آبان یک نقطه عطف است، و این نکته شاید بیش از هر چیز در واکنش رژیم قابل مشاهده است. تا پیش از ۱۳ آبان سیاست رسمی رژیم انکار واقعیت جنبش بود. سیاست رسمی رژیم مبنی بر انکار جنبش در شخص احمدی نژاد، به لطف ترکیب کمیاب داشتن بیشترین استعداد دروغبافی و نداشتن کمترین احساس شرم، بهترین سخنگوی خود را یافته بود. پشتوانه سیاست انکار



Postfach 940166  
60459 Frankfurt  
Germany

bepish@hotmail.fr

# به پیش!

**به پیش!** زیر نظر شورای نویسندگان و ویراستاران منتشر میشود. مسئولیت هر مطلب درج شده بر عهده نویسنده آن است. نظرات جمعی شورا در سرمقاله یا مقالاتی با امضای **به پیش!** منعکس میگردد. شورا در رد یا پذیرش و نیز در کوتاه کردن و ویرایش هر نوشته رسیده آزاد است و تصمیمات خود را به اطلاع فرستنده آن میرساند.



گرایان مجال داده تا با ارائه راه حل های سیاسی شاید از موقعیت حاشیه ای که متعاقب کودتا یافته اند خارج شوند. پس از ۱۳ آبان طرح های متنوع "آشتی ملی" و "وحدت ملی" دوباره از جانب فراکسیون های مختلف اصول گرایان با قدرت بیشتری طرح می شوند. مطبوعات مجاز و رسمی به سخنگویان غیررسمی جناح های رانده از قدرت فضای بیشتری برای ابراز وجود می دهند، و چهره های اصول گرایی چون لاریجانی، یا حتی روحانیون محافظه کار سنتی، از دولت احمدی نژاد صریح تر انتقاد می کنند. طرح راه حل های مختلف فراکسیون های محافظه کار و محافل متعدد اصول گرایان بناگزیر کودتاچیان را زیر فشار قرار می دهد و بر تشنت رژیم می افزاید. اما تا آنجا که به مناسبات بین جناح های رژیم مربوط می شود، آنچه در میان راه حل های سیاسی فراکسیون های مختلف برای مقابله با جنبش توده ای سمتگیری عمومی و مشترکی را می سازد این است که در همه آنها، طبعاً به درجات مختلف، اکنون اصلاح طلبان و سران جناح های رانده از قدرت بعنوان بخشی از راه حل تلقی می شوند. و این درست نقطه مقابل سیاست رژیم تا پیش از ۱۳ آبان، و نظر شخص خامنه ای، است که سران طیف اصلاح طلب را عامل "فتنه" و مانع اصلی فرو خواباندن اعتراض مردم می شمرد.

ویژگی مشترک راه حل های فراکسیون های رژیم این است که محور "آشتی" و "وحدت" در همه آنها پذیرش ولایت فقیه و شخص خامنه ای است، و در عین حال مجاز شمردن مخالفت با دولت احمدی نژاد. به عبارت دیگر، فراکسیون های دوراندیش اصول گرایان، به ویژه پس از

۱۳ آبان، به "نظام" و شخص خامنه ای توصیه می کنند تا در برابر جنبش این چنین عقب نشینی کند که زیر سوال بردن احمدی نژاد را بپذیرد، و همزمان به جناح های اصلاح طلب این پیام را می دهند که برای پذیرش مجدد در بدنه رژیم می باید دستکم اکثریت جنبش را از ضدیت با نظام دور کنند و به مخالفت با دولت کودتا محدود کنند، تا رژیم بتواند افراطی ها را سرکوب کند. و گویا برآیند همین سیاست تازه با خطر رسمی خامنه ای این است که اکنون چهره ها و فعالان اصلاح طلب زندانی را آزاد می کنند تا ببینند آیا توان بازگرداندن جنبش به این سوی خطوط قرمز "نظام" را دارند، اما در عین حال احکام حبس تعلیقی و وثیقه های سنگین را چون شمشیر داموکلس بالای سرشان آویخته اند.

واقعیت این است که این راه حل ها هیچ تحلیل قابل تأملی نه از زمینه های جنبش دارند و نه از علل چنین شکاف های آشتی ناپذیری در میان جناح های رژیم. اما اهمیت راه حل های سیاسی ای که از جانب فراکسیون های مختلف اصول گرا طرح شده اند در این نیست که این راه حل ها موفق خواهد بود، یا حتی اتخاذ خواهد شد. دقیقاً به دلیل نداشتن یک تحلیل واقع بینانه از اوضاع بحران سیاسی و جنبش توده ای، این راه حل ها نه فقط گنگ هستند بلکه این واقعیت ساده را نیز در نظر نمی گیرند که جناح سپاه-بسیج به هیچ راه حلی که قدرت او را محدود کند با زبان خوش رضایت نخواهد داد. اما نفس ارائه طرح های سیاسی متعدد، و وزن افزاینده ای که در مباحثات درونی رژیم می یابند، بیانگر این است که نه فقط رژیم ناگزیر از اعتراف به واقعیت جنبش توده ای و

خواسته های "ساختار شکن" آن شده، بلکه برای مقابله با آن هیچ سیاست منسجمی ندارد.

در کمتر از پنج ماه، آشتی ناپذیری جنبش توده ای واقعیت خود را به دولت نظامیان و نظام مستبد اسلامی تحمیل کرده و این گونه آنها را آشفته کرده است. در کمتر از پنج ماه، منطق عینی جنبش توده های مردم حتی بر دشمنانش نیز آشکار شده است. پس از پنج ماه، با توجه به واقعیات و منطق عینی جنبش، موقعیت نیروهای سیاسی اصلی درگیر در جنبش، اصلاح طلبان، لیبرال ها، و چپ ها، چگونه است؟

### اصلاح طلبان حکومتی

۱۳ آبان و شعارهای "ساختار شکن" آن گویای این بود که خواسته های جنبش توده ای جاری هیچ ربطی به "جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد" موسوی ندارد. این جنبش اجرای کامل "ظرفیت های قانون اساسی" رژیم را نمی خواهد، برچیدن بساط جمهوری اسلامی را می خواهد. ۱۳ آبان گویاترین نشانه است که این اصلاح طلبان حکومتی نیستند که در عمل این جنبش را هدایت می کنند. شعارهای ۱۳ آبان رهبران جناح های رانده از قدرت را، که رئیس جمهور و نخست وزیر و رئیس مجلس همین رژیم بوده اند، همان قدر تهدید می کند که جناح کودتاچیان و خامنه ای را. این طنز تاریخ است که برای اصلاح طلبان حکومتی (که پس از ۲۲ خرداد اکنون انواع پراگماتیست ها و محافظه کاران را هم در بر می گیرد) تنها راه ادامه حیات سیاسی اکنون این است که به دامن همین جنبش "ساختار شکن" بیاویزند بدون آن که حقانیت آن را تأیید کنند.





میرحسین موسوی در واکنش به ۱۳ آبان طبعاً بر ضرورت حفظ نظام در مقابل شعارهای "ساختار شکن" پای فشرده، ولی شیوهٔ مقابلهٔ نظامی رژیم با جنبش را سبب رادیکالیزه شدن جنبش و طرح شعارهای رادیکال شمرد. موسوی تنها راه خلاصی رژیم از چنگال این جنبش "ساختار شکن" را این دانست که امکان حضور اصلاح طلبان در بندهٔ رژیم مجدداً فراهم شود و قوانین بازی میان جناح‌ها ("طرفیت‌های قانون اساسی") رعایت شود. یعنی موسوی نه فقط اعتراف می‌کند که او هدایت‌کنندهٔ جنبش نیست، بلکه این پیام را به "نظام" می‌دهد که تا وقتی به او امکانات قانونی ندهند این "ساختار شکنی" ادامه خواهد داشت. به بیان روشن‌تر، اصلاح طلبان حکومتی برای بازگشت خود به عرصهٔ رسمی سیاست رژیم اکنون به فشار جنبش رادیکال توده ای چشم امید دوخته‌اند. وجود همین جنبش رادیکال و "ساختار شکن" است که به محمد خاتمی، که سابقهٔ بزدلی اش بر کسی پوشیده نیست، اکنون جرأت می‌دهد بگوید که اگر انتخابات آیندهٔ مجلس استصوابی باشد اصلاح طلبان در آن شرکت خواهند کرد. (و این همان رئیس جمهوری است که وزارت کشور او برگزارکنندهٔ انتخاباتی بود که احمدی نژاد را با تقلب در برابر رفسنجانی و کروبی به پیروزی رساند!)

واکنش اصلاح طلبان به ۱۳ آبان نشانهٔ موقعیت نامطمئن اصلاح طلبان در رابطه با جنبش توده هاست. اینکه میرحسین موسوی بارها تأکید کرده که رهبر جنبش نیست و "هر فرد خودش یک رهبر است" از فروتنی او مایه نمی‌گیرد. (و برخلاف آنچه برخی تحلیل‌گران سطحی گفته‌اند به

سبب خصلت منتشر و نامتمرکز "جنبش‌های نوین مدنی" در "عصر انفورماتیک" هم نیست.) بلکه بازتاب موقعیت بی‌ثبات و شکنندهٔ اصلاح طلبان حکومتی در رابطه با جنبش توده هاست. برخلاف طرح‌های بی‌پایهٔ اصول‌گرایان "دوران‌دیش"، اصلاح طلبان نمی‌توانند به سادگی با خامنه‌ای بیعت کنند و با "ساختار شکنی" در جنبش ضدیت فعالی به خرج دهند. چون بهتر از هر جناحی در حاکمیت می‌دانند که نه فقط جنبش گوش به فرمان آنها نیست، بلکه ضدیت با نظام ابداً محدود به فعالیت "عده‌ای معدود" در جنبش نیست و علل عمیق اجتماعی و اقتصادی دارد. اصلاح طلبان هزار بار گفته‌اند که خودشان خواهان حفظ نظام‌اند، و هیچ‌کس در جنبش نیز جز این باور ندارد، اما می‌دانند که اگر با "تندروان" در جنبش آشکارا ضدیت کنند خودشان حاشیه‌ای می‌شوند نه "ساختار شکن‌ها". بنابراین راه حل را در این یافته‌اند که از شیوه‌ها و شعارهای ساختار شکنانه ابراز تأسف کنند، اما نه تبلیغات "افراطیون" بلکه واکنش رژیم را علت رواج شیوه‌ها و شعارهای تند در جنبش بشمارند. آنها بهتر از هرکس می‌دانند که تنها با گرفتن امتیازات محسوسی از حکومت این مجال را دارند که شاید بتوانند جنبش را کنترل کنند و به درون مرزهای قابل قبول برای کلیت نظام بازگردانند. وحدت جناح‌ها حول "ولایت خامنه‌ای" ابداً ابزار جدیدی برای کنترل اصلاح طلبان بر جنبش فراهم نمی‌کند، بلکه برعکس، موجب این می‌شود تا جنبش با سرعت بیشتری از آنان عبور کند.

برای واداشتن خامنه‌ای و کودتاچیان به آن درجه سازش که اصلاح طلبان برای

هدایت مؤثر جنبش نیاز دارند، اصلاح طلبان به رادیکالیسم جنبش نیاز دارند؛ جنبشی که نباید رهبرش باشند. قمار اصلاح طلبان در این است که امیدوار اند چنانچه رژیم به آنها امکاناتی نظیر اجازه داشتن مطبوعات بدهد (که با تعطیل روزنامهٔ علی لاریجانی بسیار دور از ذهن است) خواهند توانست خواسته‌ها و شعارهای رادیکال را فرو بنشانند و جنبش را در "طرفیت‌های قانون اساسی" رژیم قالب بزنند. اما این برخورد متناقض به رادیکالیسم در جنبش آنها را در موقعیت بسیار شکننده‌ای قرار داده است: برای اینکه فردا در مقام رهبر جنبش ظاهر شوند امروز نباید ادعای رهبری کنند! رهبری تاکتیکی را نباید داشته باشند تا شاید رهبری استراتژیک جنبش را به دست گیرند! همین موقعیت اصلاح طلبان موجد واکنش آنها به ۱۳ آبان است؛ واکنشی که بازی با آتش است: اگر این جنبش تنها با رادیکالیسم و غیاب رهبری امثال موسوی می‌تواند کودتاچیان سپاه و بسیج را به سازش با اصلاح طلبان وادارد، چه چیز مانع است تا با هر عقب نشینی رژیم، هرچه بیشتر رهبری آلترناتیوی در جنبش جاری شکل بگیرد که واقعا خواسته‌های "ساختار شکن" توده‌ها را پی می‌گیرد؟

اصلاح طلبی حکومتی در جنبش توده‌ای جاری موقعیتی رو به نزول دارد. برخلاف ادعا (یا تصور) خودشان، ناتوانی اصلاح طلبان در رهبری جنبش علل تکنیکی (محروم بودن از رسانه‌ها) ندارد، بلکه علل ساختاری دارد. سردرگمی تاکتیکی اصلاح طلبان بازتاب ناهمخوانی استراتژی اصلاح طلبی اسلامی (متحقق کردن "طرفیت‌های قانون اساسی") با نیازهای جنبش توده هاست، که تحقق





خواسته های حقوق مدنی و آزادی سیاسی و رفاه اقتصادی آنها با ادامه حیات ساختارهای سیاسی و اقتصادی حاکم در تناقض قرار دارد. از زاویه اهداف عینی جنبش جاری، و از زاویه منطق سیر جنبش، جریان اصلاح طلبی حکومتی هیچ خاصیتی برای توده مردم ندارد. تنها به سبب بحران حکومتی و شکاف گریزناپذیر در حاکمیت است که اصلاح طلبان حکومتی بختنا خود را در صفوف جنبش توده ها یافته اند. توهم بخشهایی از توده ها به مفید بودن حضور آنها در جنبش را تنها باید بیان نادرستی از این درک درست شمرد که برای پاگیری و پیشروی جنبش توده ها شکاف در بالایی ها مجال مغتنمی است.

اصلاح طلبی حکومتی در جنبش توده ای جاری موقعیتی رو به نزول دارد؛ نه فقط به دلیل واقعیات سیاسی دوره بحرانی حاضر این جریان نمی تواند در جنبش جاری نقشی ایفاء کند، بلکه در یک چشم انداز تاریخی اصلاح طلبی اسلامی در ایران بمنزله یک جریان سیاسی جریانی میرنده است. اصلاح طلبی اسلامی نه فقط مستقیماً از عروج خمینیسیم در یک شرایط استثنایی در دل انقلاب بهمین نسب می برد، بلکه بدون سی سال حاکمیت دیکتاتوری رژیم اسلامی و سرکوب همه نیروهای سیاسی این جریان اساساً امکان موجودیت نمی یافت. اگر امروز این جریان در عرصه سیاست حاضر است به سبب آینده ای نیست که به مردم ایران نوید می دهد، بلکه حضورش تنها سایه گذشته ای است که تاریخ حکم به نابودی اش داده است.

## لیبرال ها

گرچه لیبرالیسم در عرصه سیاست ایران

سابقه ای طولانی دارد اما لیبرالیسمی که امروز در صحنه حضور دارد (مستقل از عناوین مختلف، از جمهوری خواهی گرفته تا سوسیال دموکراسی) بمنزله یک جریان سیاسی جریان متأخری است که تنها با «دوم خرداد» شکل گرفت. از لحاظ ایدئولوژیک، مبانی عقیدتی لیبرالیسم جدید ایرانی مولود موج تحولات جهانی در دو دهه آخر قرن بیستم، و مشخصاً سقوط بلوک شوروی و یکه تازی نئولیبرالیسم، است که با تأخیری چندساله به ایران نیز رسید و بر فضای روشنفکری ایران تأثیر بسیاری نهاد. از لحاظ سیاسی، اما تنها با دوم خرداد و رئیس جمهور شدن خاتمی در دوازده سال پیش بود که لیبرالیسم جدید ایرانی امکان یافت تا استراتژی ای طرح کند و خود را بمنزله یک جریان سیاسی شکل دهد.

این دوگانگی در منشأ ایدئولوژیک و منشأ سیاسی لیبرالیسم جدید ایران در تمام دوازده سال گذشته به نحو فزاینده ای موجب تنش چاره ناپذیری میان پلاتفرم و استراتژی لیبرالیسم ایران بوده است: پلاتفرم اهداف لیبرال ها (دموکراسی پارلمانی، سکولاریسم، و بازار آزاد) به سبب متأثر بودن از نئولیبرالیسم جهانی به غایت مجرد و مکتبی (و در روایاتی حتی بنیادگرایانه) است؛ اما استراتژی سیاسی لیبرالها، که تماماً ملهم از عروج اصلاح طلبی حکومتی است و بر شیوه های مسالمت آمیز، تدریجی، قانون گرایانه، و انتخاباتی تأکید دارد، به غایت پراگماتیستی و امپرسیویستی است (و از لحاظ عملی تماماً بی ابتکار، واکنشی، و دنباله روانه). همین دوگانگی در برابر هر تندپیچ و حتی هر رویداد سیاسی، از موسم انتخابات گرفته تا بالا و پائین رفتن تشنج در روابط

خارجی، مکرراً موجد واگرایی در صفوف لیبرال ها بوده است. این تنش به گرایش های متمایز منسجمی در بستر لیبرالیسم شکل نداده، بلکه دوپارگی مکانیکی ای را نتیجه داده است: لیبرال های "چپ" هویت خود را با پلاتفرم اهداف خالص لیبرالی تداعی می کند و لیبرال های "راست" با استراتژی حمایت از اصلاح طلبان حکومتی.

در دوره خاتمی ابتدا این دوپارگی را چنین آشتی دادند که مدعی شدند پروسه دموکراتیزاسیون می باید نخست از تحقق مردمسالاری دینی اصلاح طلبان حکومتی آغاز کند تا در ادامه نوبت به تحقق دموکراسی لیبرال و سکولاریسم برسد. بعد که سرخوردگی از اصلاحات خاتمی گسترش یافت، جناح چپ "جمهوری خواه تمام عیار" شد (طرفه اینکه به سردمداری برخی "نواندیشان دینی"، و نه به ابتکار لیبرال های سکولار) و اعلام کرد که برای تحقق پلاتفرم شان می باید راه مستقلی دنبال کنند و نمی توانند با حمایت از اصلاح طلبان حکومتی-اسلامی به اهداف شان برسند. اما از طرح استراتژی مستقلی ناتوان ماندند، و ابراز وجود جناح چپ لیبرال ها به فعالیت نظری، یا دست بالا به تبلیغ اهداف نهایی لیبرال دموکراسی، محدود ماند. در عمل، اما، استراتژی جناح راست یعنی حمایت از اصلاح طلبان حکومتی همچنان مشخصه هویت سیاسی لیبرالیسم ایران باقی ماند، و در همه موارد بخش بزرگی از جناح چپ نیز پس از مقداری غر و لند و ابراز ملاحظه (و در آخرین انتخابات با دستاویز "مطالبه محوری") مبلغ فعال حمایت از اصلاح طلبان باقی ماند. اما استراتژی حمایت از اصلاح طلبان، که بی





فایده‌گویی اش برای اهداف لیبرال‌ها حتی در دوره خاتمی محتوم بود، در شرایط بحران سیاسی و خیزش توده‌ای بعد از خرداد ماه دیگر یکسره بی ربط به واقعیات سیاسی است.

لیبرالیسم ایران چشم خود را بر واقعیت وضعیت تازه سیاسی بست، و چون بنا به آرزوهای مکتبی اش جنبش توده‌ای را جنبش "مدنی"، به معنای "غیرخشونت بار" و "غیرطبقاتی"، خواند نتیجه گرفت که اهداف انقلابی و تغییر رژیم در دستور جنبش نمی‌تواند باشد، بلکه این جنبش می‌باید همچنان هدف اصلاح رژیم جمهوری اسلامی را دنبال کند. به این منظور همچنان حمایت از اصلاح طلبان و شخص میرحسین موسوی (و همچنین عنایت به آیات عظام همچون منتظری و صانعی) برای لیبرال‌های ایران فعالیت لازم و مفیدی تعریف شد. بطور مشخص، در همایش اتحاد جمهوری خواهان ایران (ظاهرا بزرگترین تشکل لیبرال‌های ایران) دویارگی گرایش‌های راست و چپ دوباره چنین رفع و رجوع شد که فهرستی از اهداف نهایی شان را (با تأکید بر انتخابات آزاد) به سیاست حمایت از رهبری موسوی و اصلاح طلبان سنجاق کردند، ولی وظیفه خود در جنبش را تبلیغ تمرکز بر خواسته برکناری احمدی نژاد قرار دادند و "خواهان عقب نشینی آیت الله خامنه‌ای" در این مورد شدند. (نگاه کنید به قطعنامه سیاسی همایش چهارم اتحاد جمهوری خواهان ایران). یعنی عینا همان موضع رفسنجانی پس از ۳۰ خرداد (یا موضع امروز "اصول‌گرایان دوراندیش"). اما هنوز مرکب این قطعنامه خشک نشده بود که ۱۳ آبان فرا رسید.

با شعارها و شیوه‌های رادیکال اعتراض توده‌ای در ۱۳ آبان تمام تحلیل‌های لیبرال‌ها از ماهیت جنبش دود شد و به هوا رفت. واقعیت این است که دستکم از ۳۰ خرداد به بعد می‌شد تحلیلا سیر رادیکالیزه شدن جنبش را پیش بینی کرد، اما محروم بودن لیبرالیسم ایران از هر دستگاہ نظری که امکان تحلیل اجتماعی و طبقاتی از جنبش را به لیبرال‌های ما بدهد (پدیده‌ای که برای لیبرالیسم در اروپا امر غریبی نیست) ضامن ثنوریک این خودفریبی شد. در نتیجه، لیبرال‌های ما باید منتظر ۱۳ آبان می‌شدند تا از اعتراف رژیم و واکنش خاتمی و موسوی به ۱۳ آبان تازه سخنی از "رادیکالیسم" جنبش به میان آورند؛ رادیکالیسمی که پیشاپیش ضرورت اجتناب از آن را (مثلا در قطعنامه همایش جمهوری خواهان) هشدار داده بودند. بنابراین واکنش اصلی شان در برابر ۱۳ آبان عموما این شد که از بالا گرفتن شعارهای علیه خامنه‌ای و ولایت فقیه ابراز نگرانی کنند! این نیز ریشخند تاریخ است که وقتی پای لیبرالیسم به ایران می‌رسد، در جنبشی که آشکارا علیه دیکتاتوری مذهبی می‌رزد، استراتژی لیبرال‌های سکولار خارج کردن ولایت فقیه از زیر ضرب شعارهای "تند" را لازمه پیشروی جنبش می‌شمارد!

لیبرالیسم ایران امید دارد با این مواضع واقعا چه جایگاهی در جنبش جاری توده‌ها بیابد؟ پیداست که لیبرالیسم ایرانی جریانی نیست که همت و حتی ادعای به دست گرفتن رهبری جنبش را داشته باشد. به نظر می‌رسد که پیشاپیش به مقام مشاور موسوی و سایر سران اصلاح طلب اسلامی رضایت داده‌اند. اما معضل این جاست که آیا اصلاح طلبان حکومتی به

چنین مشاوره‌هایی تا آن حد نیاز دارند که لیبرالیسم ایران را در صحنه سیاست نگاه دارد؟ پاسخ منفی است. اولاً به این سبب که برای چنین مشاوره‌هایی نیاز به لیبرال‌ها نیست. رفسنجانی، و بالاتر دیدیم که پس از ۱۳ آبان بسیاری از محافل اصول‌گرای رژیم نیز، کم و بیش همین مواضع را به موسوی و کربوبی و خاتمی توصیه کرده‌اند. ثانیاً، و مهم‌تر، اینکه حتی اگر بناست لیبرالیسم ایران صرفاً بمنزله دنباله‌دار اصلاح طلبی اسلامی جایی در صحنه سیاست بیابد، چنین جایگاهی تنها با ایفای نقش ویژه‌ای در پائین، در جنبش‌های اجتماعی، و امروز در جنبش توده‌ای جاری، شکل می‌گیرد. در دوره اصلاحات بنا بود که لیبرال‌های سکولار، دقیقاً به سبب جذابیت ایدئولوژی غیراسلامی شان، در جنبش‌های کارگری و دانشجویی و زنان نیرو بسیج کنند تا عامل فشار از پائین برای توفیق چانه زنی اصلاح طلبان اسلامی در بالا باشند. به دلایلی که تکرارش در اینجا نالازم است، این کار را، جز تا حدودی در میان فعالان نخبه جنبش زنان، نتوانستند در آن دوره انجام دهند. اکنون، بر متن یک برآمد وسیع توده‌ای، اگر اصلاح طلبان نیازی به یاری لیبرال‌ها داشته باشند جز این نیست که دستکم بخشهایی از جنبش جاری را زیر نفوذ و هدایت خود درآورند. اما با مواضع سیاسی ای که لیبرالیسم ایران در قبال رادیکالیسم جنبش گرفته (و علیرغم آوانس "اهداف نهایی" که جناح چپ خود را با تکرار آن مشغول کرده‌اند)، این جریان در سمت راست اصلاح طلبان حکومتی و شخص موسوی قرار می‌گیرد. اگر موسوی، به اعتراف خود و مشاهده دوست و دشمن، امکان تأمین رهبری بر جنبش جاری را ندارد، لیبرالیسم ایران پیشاپیش در قبال







رادیکالیسم جنبش از تلاش برای به دست گرفتن رهبری کناره گرفته است.

واقعیت این است که نه فقط استراتژی سیاسی لیبرالیسم ایران بلکه حتی پلاتفرم سکولار و "جمهوری تمام عیار" آن از لحاظ عینی نمی تواند جوابگوی خواسته های توده وسیع مردم ایران، یعنی کارگران و زحمتکشان و همه آزادی خواهان، باشد. این را در جای دیگری به تفصیل آزموده ایم. (نگاه کنید به: "تناقضات جمهوری خواهی"، بارو، شماره ۲۱، مرداد ۱۳۸۳) اما بیشک شباهت صوری آمل دموکراسی لیبرالی با بخشی از خواسته های اصیل اکثریت بزرگ مردم در ایران امروز، یعنی خواست آزادی های سیاسی و حقوق مدنی، می توانست ولو بطور موقتی باعث استقبال از لیبرالیسم در جنبش جاری گردد. این بی کفایتی سیاسی لیبرال ها در طرح یک استراتژی مستقل است که با دنباله روی از موسوی و اصلاح طلبان حکومتی این فرصت را برای لیبرالیسم در ایران می سوزاند. از یک منظر تاریخی، چنین تحولی تنها ایفای نقش چپ در صحنه سیاست امروز ایران بمنزله پرچمدار آزادی های سیاسی و مدنی را تسهیل می کند.

### چپ

۱۳ آبان بی هیچ ابهامی به بالندگی چپ حکم داد. این را همه می بینند که اعتلای چپ در راه است، اما نه فقط اصلاح طلبان اسلامی و سنتی بلکه لیبرال های سکولار و مدرن ما نیز تنها با حسن تعبیر "ساختارشکن" نشانی اش را می دهند. (انگار می ترسند که اگر نامش را بیاورند این جن بر جنبش عارض شود!) واقعیت

جنبش، اما، به طور روزافزونی رهبری سیاسی چپ را می طلبد. و واقعیت خاصیتش این است که هرچه هم چشم به رویش ببندند غیب نمی شود و سر جای خودش باقی است.

تنها زیرکی اصلاح طلبان و لیبرال ها در عرصه تبلیغات نیست که لفظ "ساختارشکن" را بجای «چپ» نشانده است. این "تدبیر گفتمانی" متکی بر این واقعیت است که شعارهای آشتی ناپذیر ۱۳ آبان بیش از آنکه محصول گسترش نفوذ ذهنی چپ در جنبش باشد ناشی از چرخش عینی جنبش به چپ است. ماهیت ضد دیکتاتوری جنبش، اهداف اجتماعی و اقتصادی جنبش، و منطق عینی سیر جنبش، همه و همه حکم می کنند که این جنبش تنها با تعقیب استراتژی چپ است که می تواند به پیروزی برسد. این ها همه زمینه های مادی عروج یک چپ اجتماعی در ایران است، و واضح است که ادامه پیشروی جنبش در یک مسیر چپ منوط به این است که یک رهبری سیاسی توانا متبلور شود.

به دلایلی که در آغاز این مقاله یادآور شدیم، چپ نیز مانند هر جریان سیاسی در ایران به پایه اجتماعی و طبقه معینی متکی نیست. آنچه در حال حاضر "احزاب" یا سازمان های چپ خوانده می شود، حتی وقتی نمونه بدترین سکناریسم و خودمحور بینی نیست، در بهترین حالت تنها بیان آرزومندی شرافتمدانه ای است برای یافتن پایه ای طبقاتی، و نه بازتاب واقعیتی اجتماعی. اما اکنون چپ در ایران در آستانه یک تحول تاریخی قرار گرفته است. با ایفای نقش در قبال جنبش جاری چپ این فرصت را می یابد تا به یک جریان

پایدار سیاسی با پایه طبقاتی و اجتماعی گسترده بدل شود.

مانند سایر جریان های سیاسی اصلی در ایران، در درون چپ نیز گرایشات مختلفی وجود دارند. اینجا جای آن نیست که بحث هایی را که سالهاست (اگر نه دهه ها) در مورد دو گرایش اصلی چپ کارگری و چپ غیرکارگری طرح بوده تکرار کرد. شاید مفیدتر این است که صرفا با ارجاع به نیازهای جنبش توده ای جاری نشان داد که تنها شیوه برخورد گرایش چپ کارگری می تواند مسیر پیشروی و پیروزی این جنبش را ترسیم کند. چپ برای اتخاذ کدام استراتژی در جنبش توده ای جاری می باید تلاش کند؟

در این شک نیست که ۱۳ آبان آشتی ناپذیری خواسته های جنبش با ادامه حیات رژیم اسلامی را نشان داد؛ اما گام بعدی چیست؟ نگفته پیداست که نفس تدقیق شعارهایی که هرچه بیشتر بیانگر خواسته های واقعی توده ها باشد نمی تواند جنبش را پیروز کند. نگفته پیداست که حتی عمومیت یافتن چنین شعارهای دقیقی فی نفسه پیروزی جنبش را تضمین نمی کند. همه می دانند که برای پیروزی جنبش داشتن یک استراتژی عقلانی حیاتی است، و تاکتیک های مرحله ای جنبش تنها در متن چنین چشم انداز استراتژیکی می باید طرح و اتخاذ شوند. پرسش این است که استراتژی چپ چیست؟ تاکتیک های مرحله ای چپ بر مبنای کدام استراتژی می باید طرح شوند؟ باز به همان درجه باید روشن باشد که تاکتیک چپ نمی تواند صرفا تلاش برای هرچه بیشتر "رادیکالیزه کردن" شیوه های اعتراض باشد. چنین درکی از تاکتیک های



تبلیغات و آگاهگری و روشنگری پذیرش عمومی در جنبش توده ای بیابد. نقطه قوت چپ در این حقیقت است که دینامیسم عینی جنبش واقعی راه حل های چپ را می طلبد، و راه حل های چپ بیش از هر چیز در گرو حضور طبقه کارگر در جنبش جاری بمنزله یک نیروی متشکل با سیاست مستقل و متمایز است. به عبارت دیگر، طبعا در سیر تداوم جنبش فعالان چپ برای حفظ و ارتقاء سطح شعارهایی که دستاورد ۱۳ آبان است تلاش می کنند، اما آنچه نهایتاً زمینه مساعد پذیرش رهبری چپ در جنبش حاضر را بالفعل می کند پیوستن کارگران متشکل به جنبش جاری است.

خلاصه کنیم. جنبش توده ای جاری در سیر خود جریان های اصلی سیاسی ایران را محک می زند. ۱۳ آبان نقطه عطفی در سیر این جنبش بود، و واکنش جریانات سیاسی به آن نشان می دهد که چه جریان اصلاح طلبی حکومتی و چه جریان لیبرالی شانس نفوذشان در جنبش جاری کاهش می یابد. اگرچه رادیکالیزه شدن جنبش و شعارهای طرح شده در ۱۳ آبان گویای این است که از میان جریانات اصلی سیاسی این تنها چپ است که زمینه عینی مساعدی برای هدایت جنبش جاری دارد، اما باید این نتیجه گیری را مقید کرد: به این شرط که چپ واقعا و در عمل چپی طبقاتی و کارگری باشد. \*

را متحقق کند؛ اما صرف تبلیغ و حتی وقوف عمومی به این حقیقت ضامن عروج چنین حکومتی نیست. سوسیالیسم تنها آلترناتیو واقعی در برابر بربریت سرمایه داری اسلامی است؛ اما صرف تبلیغ برنامه حداکثر چپ ها ما را به سوسیالیسم نزدیک نمی کند. این همان گویی است که تحقق همه این امور تنها نتیجه فعالیت آن نیروی اجتماعی است که بنا به موقعیت طبقاتی خود توان لازم برای واقعیت بخشیدن به این اهداف را دارد. اما (دستکم برای چپ عقیدتی و غیرکارگری ایران) این همان گویی نیست که حضور چنین نیرویی، یعنی طبقه کارگر، در میدان مبارزه سیاسی پیش شرط پذیرش عمومی امکان سوسیالیسم، مطلوبیت حکومت کارگران و زحمتکشان، و حتی ضرورت سرنگونی رژیم اسلامی، از جانب توده های وسیع حاضر در جنبش جاری است.

مقابله مؤثر با تلاش اصلاح طلبان و لیبرال ها برای سقط یا محدود کردن جنبش جاری نیز تنها با اتکاء به حضور عینی طبقه کارگر در صحنه سیاسی می تواند انجام شود. رقابت میان جریانات سیاسی در یک جنبش توده ای مسابقه دو نیست. نگاهی به ابزار اقتصادی و تبلیغاتی و نظامی بورژوازی در سطح ایران (چه برسد به جهان) کافی است تا نشان دهد که هیچ جریان چپی نمی تواند صرفا با اتکاء به

مناسب در مرحله فعلی، آگاهانه یا ناخود آگاهانه، به این استراتژی ناگفته متکی است که گویا جنبش توده ای با اتخاذ شعارها و شیوه های رادیکال تر از تظاهرات خیابانی به قیام عمومی ارتقاء می یابد. و این همان درک نازلی از "رادیکالیسم" است که لیبرال ها به چپ نسبت می دهند تا در انظار توده ها تخطئه اش کنند. نه فقط چنین استراتژی ای شانس تحقق ندارد (و هیچ آدم عاقلی هم دستکم آگاهانه این را تبلیغ نمی کند)، بلکه اساسا چنین مسیری زمینه پذیرش عمومی از جانب توده ها را ندارد. تاریخ البته نشان داده که توده ها حاضر به جانبازی برای خواسته های خود هستند و از بزرگترین قهرمانی ها فروگذار نمی کنند؛ اما همان تاریخ نشان می دهد که قهرمانی و جانبازی تنها وقتی انجام می گیرد که امکان پیروزی باور منطقی توده ها شده باشد. استراتژی های موفق چپ هیچگاه به سادگی تازاندن جنبش و تبدیل تظاهرات خیابانی به قیام نبوده است، بلکه، اگر بتوان تجربه تاریخی چپ را در یک سطح خیلی انتزاعی تعمیم داد، استراتژی چپ در یک جنبش توده ای و انقلابی تلاش برای شکل دادن ارگان های قدرت مستقیم توده ها، تا ایجاد دوفاکتوی قدرت دوگانه، و آنگاه برانداختن حکومت موجود (چه با قیام و چه با تسلیم دشمن و انتقال قدرت) بوده است.

جنبش جاری ماهیتا رادیکال است، یعنی تنها با سرنگونی رژیم موجود می تواند به خواسته هایش برسد؛ اما صرفا تبلیغ سرنگونی آن را واقع نمی کند. تنها حکومت کارگران و زحمتکشان می تواند خواسته های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی اکثریت توده مردم در این جنبش

**آدرس سایت اتحاد  
سوسیالیستی کارگری**  
[www.wsu-iran.org](http://www.wsu-iran.org)

**آدرس سایت کارگر امروز**  
[www.workertoday.com](http://www.workertoday.com)

**تماس مستقیم با اتحاد  
سوسیالیستی کارگری**  
[wsu@home.se](mailto:wsu@home.se)

**تلفن:**

0046-739-397-143



## جمهوری اسلامی همه علیه هم

نمی تواند باشد. بدیهی است منظور من از خورده بورژوازی طیف گسترده ی توده های عصیان زده یی است که مطالبات شان مرزهای بورژوایی "سبز" و شکایت های انتخاباتی را شکسته و به حدود فریاد علیه دیکتاتوری حاکم و خواست آزادی های سیاسی نزدیک شده است.

بررسی کنکرت وقایع پنج ماه گذشته به وضوح موید این مولفه است که هم جناح رانده شده ی اصلاح طلب و هم جناح حاکم کنسرواتویست به تناقضات جدید و شکننده یی گرفتار شده اند که کم ترین برآیند آن از دست رفتن بخش دیگری از پایگاه های اجتماعی داخلی و ضعف شدید اتوریته و مشروعیت در دو سطح درونی و جهانی ست.

در مورد تناقضات حل نشدنی میرحسین موسوی رفیق مان ایرج آذرین در شماره ی ۴۷ "به پیش" به تفصیل سخن گفته و طرح مجدد آن از زاویه ی دید من اطاله ی کلام است. اما تاملی کوتاه در صف بندی های تازه ی جناح حاکم می تواند ما را **به شناسایی دقیق تر موقعیت کنونی دولت**

رهنمون شود. تحلیل مشخص ما در خصوص نتایج "انتخابات" ۲۲ خرداد مدت ها پیش از گرم شدن تنور آن روشن بود. چنین تحلیلی بر واقع بینی و شناخت دقیق مناسبات قدرت سیاسی حاکم بود و پیش از آن که پیش گویی و پیش بینی باشد از شرایط مادی و عینی ویژه یی نشات می گرفت که از یک طرف انتخابات به مفهوم دموکراتیک، رایج و حتا لیبرالی آن را منتفی می دانست و به همین سبب نیز واژه ی الکتوکراسی را برای تعریف این نمایش پیش می نهاد و از طرف دیگر با تاکید بر زوایای احتمالی **انباشت موفقیت آمیز دوره ی جدیدی از سرمایه و** بررسی ابعاد مختلف ارتباط دولت حاکم با دولت های برتر سرمایه داری جهانی، به جمع بندی های واقعی دست می زد. به دو نمونه از این مقولات به نقل از مقاله ی "انتخابات مطایبه محور" - مندرج در "به پیش" ۴۱ - اشاره می کنم.

الف. درخصوص استمرار قدرت در دولت احمدی نژاد، ما چنین نوشتیم:

«... اما با این حال امروز - هفته ی دوم اردیبهشت ۸۸ - و در آستانه ی انتخابات دهم، حضرت رهبر به مذمت شاکیان دیروز پرداخته و چنین افاضه فرموده: "برخی دوستان بی انصاف، با

ناسپاسی سلامت انتخابات را به زیر سوال می برند" ۹/۲/۱۳۸۸ جراید ایران. نکته پیداست که منظور جناب رهبر از این "دوستان بی انصاف" همان رفسنجانی، خاتمی و کروبی و دار و دسته ی اصلاح طلبان هستند. **این موضع گیری به وضوح موید جهت گیری سیاست های "نظام" به سوی استمرار قدرت باند احمدی نژاد است.** این موضع گیری زمانی مطرح شده است که اصلاح طلبان برای پیش گیری از تقلب در انتخابات از تشکیل کمیته ی صیانت آرا سخن گفته اند...»

به این ترتیب از نظر ما، مدت ها پیش از ۲۲ خرداد "استمرار قدرت باند احمدی نژاد" نه فقط محتمل بل که قطعی بود. همان قدر که پیش بینی وقوع شکاف های تازه در حاکمیت نیازمند رمل و اسطراب نبود. تنها دفاع صریح خامنه یی از احمدی نژاد - یک هفته پس از انتخابات و در جریان نمازجمعه ۲۹/۳ - و اعلام علنی ترجیح وی به هاشمی رفسنجانی در کنار تائید شتاب زده ی نتیجه ی "انتخابات" ثابت کرد که به حاشیه راندن لیبرال ها برای جناح بورژوازی میلیتانت امری از پیش تعیین شده و بی تحفیف بوده است. حتا عقب نشینی موسوی از شعارهای جامعه ی مدنی خاتمی و





کنسرواتيست شدن  
ليبراليسم ايراني  
نيز نتوانست منجی  
بورژوازی حقير ليبرال -  
مخافه کار شود.

موضع گیری نماز جمعه  
۲۹/۳/۸۸ خامنه یی و حمایت  
صريح از احمدی نژاد و  
حوادث متعاقب آن چند  
برآیند اثبات شده در پی  
داشت:

I. حضور مردم در خیابان  
ها - که به جز نخستین هفته  
- از ۳۰ / خرداد / ۸۸ تا  
۱۳ آبان با فراز و نشیب  
قابل پیش بینی ادامه  
داشته **به وضوح تابوی فصل**

**الخطاب بودن رهبری را  
شکسته است.** حتا تابعان  
اصل ولایت فقیه (موسوی،  
خاتمی، کروبی و...) و  
مقیدان به قانون اساسی  
(ملی مذهبی ها و شبه  
اپوزیسیون لیبرال فرمیست)  
نیز با وجود اصرار بر  
مواضع ارتجاعی خود عملاً  
نشان داده اند که برای خط  
و نشان کشیدن های خامنه  
یی اعتباری قایل نیستند.

باز شدن درهای مکاتبه ی  
میرحسین موسوی و کروبی با  
منتظری و صانعی و کسب  
استفتا از ایشان روی  
دیگری از این سکه است.  
حتا وقتی که خامنه یی به  
زیر سوال بردن "اصل  
انتخابات" را "جرمی بزرگ"  
می خواند، باز هم گوش  
شنوایی برای این فرامین  
در کار نیست.

II. ادامه ی حضور در

خیابان ها و تغییر ریل  
بخشی از ذهنیت ها نسبت به  
مواضع ارتجاعی "رهبری سبز"  
و پیش روی شعارها و  
مطالبات از محور "رای منو  
پس بده"، "رای مارو  
دزدیدن"، "۶۳ در صدت کو"  
و... به ریل "زندانی  
سیاسی آزاد باید گردد"،  
"مرگ بر دیکتاتور"، "مرگ  
بر اصل ولایت فقیه"،  
"جمهوری ایرانی" و سایر  
"مرگ ها برها...". نه فقط  
موید جلوتر رفتن جنبش توده  
یی موجود است بلکه به یک  
مفهوم موید کنار زدن  
موسوی، خاتمی و کروبی - که  
از "جمهوری اسلامی نه یک  
کلمه بیشتر و نه یک کلمه  
کم تر" دفاع می کنند -  
نیز هست. اعتراف خامنه یی  
مبنی بر این که صبح  
انتخابات به موسوی و  
کروبی هشدار داده است که  
"اگر این بازی را شروع  
کنند در ادامه قادر به  
کنترل آن نخواهند بود"، به  
شدت معنادار است. باری  
علنی شدن سناریوی اتحاد  
خامنه یی - احمدی نژاد، که  
از سال ۸۴ کلید خورده  
بود، پس از ۲۲ خرداد به  
تدریج وارد مراحل تازه یی  
شد.

III. انتصاب اسفندیار  
رحیم مشایی به سمت معاونت  
اولی آغازگر فاز دیگری از  
مناسبات سیاسی دولت در  
این دوره است. احمدی نژاد  
که از آلرژی روحانیان  
گردن کلفت قم نسبت به این  
انتصاب آگاه بود، در

اقدامی محاسبه شده و در  
پاسخ به سکوت "مراجع عالی  
قدر" و عدم ارسال تریک  
نامه ی پیروزی انتخاباتی،  
دست به واکنش زد، تا نشان  
داده باشد که برای  
روحانیت سنتی قم و مشهد  
اعتباری قایل نیست. اعتراض  
روحانیان متحد احمدی نژاد  
(امثال مکارم، نوری  
همدانی، صافی، یزدی و...)

به این انتصاب که با هم  
صدایی طیف لاریجانی -  
باهنر اوج گرفته بود؛  
"رئیس جمهور دهم" را از خر  
شیطان پیاده نکرد. حتا  
تهدید به استیضاح و زمزمه  
های طرح عدم کفایت نیز  
برای عدول احمدی نژاد موثر  
واقع نشد. و زمانی که  
کاشف به عمل آمد که دستور  
کتبی خامنه یی مبنی بر  
عزل رحیم مشایی بیش از ده  
روز است که توسط احمدی  
نژاد بایگانی شده است،  
معلوم گردید که **فصل الخطاب**

**بودن رهبری از جانب باند  
احمدی نژاد نیز چندان  
معتبر نیست.** تنها هنگامی  
که با ترفند حسین  
شریعتمداری و ابوترابی  
(نایب رئیس مجلس) دست خط  
خامنه یی در صفحه اول  
کیهان منتشر شد، احمدی  
نژاد دست به یک عقب نشینی  
جالب زد. پاسخ احمدی نژاد  
به خامنه یی، که طی آن  
اجرای دستور رهبری را به  
موجب اصول قانون اساسی  
ممکن می دانست، پاسخی خشک،  
رسمی و توأم با بی اعتنایی





به کریزمای "مقام عظمای ولایت" بود که کُفر بخش قابل توجهی از سران بیت گرا و ولایت مدار و اصول گرا را در آورد. عزل محسنی اژه یی و صفار هرنندی - دو وزیر اولترا راست - واکنش احمدی نژاد به کناره گیری اجباری رحیم مشایبی بود. هر چند که انتصاب فوری مشایبی به سمت رئیس دفتر و سپس مدیر مناطق آزاد نشان داد که احمدی نژاد در پافشاری نسبت به تبعیت از جریان مهدویون - به رهبری مصباح - و بی توجهی به موقعیت روحانیت سنتی اصول گرا، تردیدی ندارد.

IV. شکاف بعدی هنگامی شکل گرفت که احمدی نژاد بی توجه به توصیه و نصیحت "علما" و بی اعتنا به سهم خواهی موتلفه و باندا لاریجانی - توکلی، به گزینش اعضای کابینه پرداخت و سه زن را کاندیدای مقام وزارت کرد. زنانی که به مراتب نسبت به مردان همفکر خود مرتجع تر و مردسالتر و سنتی تر بودند. نخستین معترض چیدمان کابینه، محمدرضا باهنر بود و بعد به تدریج فریاد "وا اسلامای" حضرات "علما" نیز درآمد. باهنر پس از کسب رای اعتماد و حذف سه وزیر پیش نهادی متن توصیه نامه ی خامنه یی را منتشر کرد. توصیه نامه یی که به "نماینده گان" مجلس دستور می داد به دلیل وضع حساس

کشور به تمام اعضای کابینه رای اعتماد بدهند. باهنر معتقد بود اگر این توصیه نامه (حکم حکومتی) در میان نبود یک سوم کابینه (هفت، هشت وزیر) رای نمی آوردند. پس گرفتن معرفی نامه ی فاطمه آلیا به عنوان وزیر پیش نهادی آموزش و پرورش و عقب نشینی از معرفی استانداران زن؛ **شواهد تازه یی از تناقضات حل نشدنی حاکمیت** را به نمایش نهاد. عواید پیروزی این ضد حمله به حساب جریان روحانیت سنتی اصول گرا - که حالا "منتقد دلسوز" دولت شده اند - واریز شد.

**ب. کرنش به امپریالیسم غرب** در سال های گذشته بخشی از سیاست خارجی ج.ا بوده است. چنین کرنشی بارها به صور مختلف - از جمله در افغانستان و عراق - از مرز سازش نیز گذشته و به همکاری عریان و مستقیم رسیده است. ما در همان مقاله ی "انتخابات مطایبه محور" به وضوح چنین نوشتیم:

«این سوال که سرمایه داری غرب - و حتا روس ها و چینی ها - با کدام جناح ج.ا راحت تر می تواند کنار بیایند، موضوعیت چندانی ندارد. طی ۴ سال گذشته احمدی نژاد و حامیان نظامی اش ثابت کردند به مراتب بهتر از خاتمی و اصلاح طلبان راه مذاکره و چانه

زنی با همه ی جناح های سرمایه داری جهانی را بلدند...»

در اواخر اکتبر ۲۰۰۹ هنگامی که نماینده گان دولت ج.ا شرایط ۱+۵ را پذیرفتند و مذاکرات ژنو و وین را با تمکین کم سابقه یی تا حد واگذاری ۷۵ درصد اورانیوم ۵/۴ درصد غنی شده ی خود به روسیه و فرانسه و در مقابل تحویل سوخت ۲۰ درصدی به پایان بردند، احمدی نژاد صلا ی پیروزی سر داد و در سخن رانی مشهد به صراحت از "پایان دوران تقابل [با آمریکا] و فرا رسیدن زمان تعامل" شیهه کشید و توافق وین را به عنوان یک پیروزی بزرگ به حساب دولت خود ریخت.

آمریکا طی شش ماه گذشته دست کم دوبار با امضای اوباما اقدام به مکاتبه با رهبر ج.ا کرده است و با تغییر ادبیات خود - به تاسی از افول یکه تازی سیاسی اقتصادی نظامی و تغییر جهت گیری سیاست خارجی کاخ سفید - نشان داده است که نه فقط منافع سیاسی اقتصادی خود را به طور طبیعی بر مباحث حقوق بشر و دموکراسی ترجیح می دهد بلکه با فراست سوراخ دعای طرف مذاکره را به خوبی می شناسد.

باراک اوباما که نامه ی تبریک و نصیحت های اخلاقی احمدی نژاد را بی پاسخ گذاشته بود، خود



# Be Pish!

NO : 49


WEEKLY PAPER OF WORKERS  
SOCIALIST UNITY-IRAN  
WWW.WSU-IRAN.ORG  
BEPISH@HOTMAIL.FR

News - Political

December, 2009

این نکته است که در "نظام" ج.ا.مه علیه هم **شمشیر کشیده اند.** (آخرین نمونه ی این کشمکش در جنگ و دندان نشان دادن حسین شریعتمداری به اسفندیار رحیم مشایی، مندرج در سرمقاله ی کیهان ۱۸ آبان عینیت یافته است. معنای دیگر همه علیه هم در قدرت سیاسی حاکم، **ضعف انسجام طبقاتی بورژوازی میلیتانسی ست** که اگرچه در خیابان ها به چهره ی معترضان پنجه می کشد و سعی می کند با گسیل حداکثری دست کم ۹ تشکیلات سازمان یافته ی نظامی امنیتی برای سرکوب جنبش توده یی موجود، اقتدار خود را به رخ انبوه ناراضیان به ستوه آمده بکشد، اما همه می دانند این لم دادن به سر نیز - در طول تاریخ - فرجام تلخی برای دیکتاتورها داشته است. \*

این کاره بوده و هستیم. لاریجانی که به دلیل موضوع مشابهی مورد قهر و غضب احمدی نژاد قرار گرفته و جای خود را به سعید جلیلی داده بود با بهره مندی از تجارب اخوی ارشد در مذاکره با امثال نیک براون فرصت را برای تلافی غنیمت شمرد و مدعی شد "تا ما هستیم حتی یک درصد از اورانیوم غنی شده به خارج نخواهد رفت و اساساً آمریکاییان می خواهند با این دوز و کلک-ها سرما را شیره بمانند!" دست به یقه شدن ها ادامه داشت و غربی ها منتظر پاسخ نهایی ج.ا. بودند که رهبر وارد گود شد و تمام کاسه کوزه هایی را که احمدی نژاد و لابی های آمریکائی - انگلیسی او چیده بودند، به هم ریخت. توافق ژنو و بهانه تراشی های متعاقب آن در کنار حوادث ریز و درشتی که طی ماه های گذشته ساحت سیاسی ایران را پوشانده، موبد

در یک اقدام پیش  دستانه نامه هایی را خطاب به خامنه یی روانه ی تهران کرد. بر مبنای همین برداشت و با تصور این که مفاد مذاکرات ژنو - وین (جلیلی - سولانا) با تائید قطعی "نظام" و شخص رهبری صورت گرفته است، طرف غربی گمان برد که تا حدودی از شر شلتاق های هسته یی ج.ا. خلاص شده است. اما چنین نشد. ابتدا اصلاح طلبان دست پیش گرفتند و سازش ژنو را دست مایه یی برای هو کردن دولت و خروج از تحقیر مذاکرات حسن روحانی - جک استراو قرار دادند. سپس نوبت به محافظه کاران میانه به رهبری علی لاریجانی - و بهتر است گفته شود اخوان لاریجانی ها - رسید که از موضع ریاست مجلس و قوه ی قضائیه به احمدی نژاد نهیت بزنند: "کور خوندی. ما هم هستیم." یعنی اگر قرار است توافقی با غرب صورت گیرد ما خود

**زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!**